

## در باره مجلس موسسان<sup>۱</sup>

### تراب ثالث

### طرح مساله

شاید به جرات بتوان گفت در ادبیات سیاسی "چپ" ایران در باره کمتر مقوله ای به اندازه مجلس موسسان شعار زنده باد و مرده باد خواهید دید و در باره کمتر مقوله ای به این اندازه ناروشنی، گیجی و طفره روی از مواضع صریح مشاهده خواهید کرد. یافتن این کلاف سر در گم کار دشواری است که نمی توان با چند شعار دیگر یک سره کرد. نخست از مفهوم آغاز کنیم، چرا که همین جا اغتشاش غریبی نهفته است.

نکته اصلی بسیاری از مخالفین خواست مجلس موسسان این است که سوسیالیست ها نیازی به مجلس موسسان ندارند چراکه نظام شورایی عالی تر است. اما همانطور که از اسم آن روشن است، این مجلس فقط یک تجمع موقتی است، فقط مجلسی موسس است، "نظام" نیست که با نظامی دیگر مقایسه شود. یعنی مجلسی که قانون اساسی دولت یا "نظام" را تدوین می کند. این می تواند هم به معنای تدوین یا ترمیم قانون اساسی قدرت موجود باشد و هم به معنای تدوین یا ترمیم قانون اساسی یک دولت جدید. بدیهی است که اولی معمولا به واسطه خود قدرت حاکم فراخوانده خواهد شد، در صورتی که دومی توسط آن قدرت جدیدی که قدرت قدیم را سرنگون کرده است.

بحث را از دومی شروع کنیم. چرا که بحث در باره مجلس موسسان در داخل اپوزیسیون فعلی یعنی بحث در باره شکل دوم. یعنی آن شورا، مجلس، تجمع یا

---

<sup>۱</sup> نسخه دیگری از این مقاله قبلا در سایت گرایش سوسیالیزم انقلابی منتشر شده است. این نسخه کامل تر است (ت.ث.).

نهادی متشکل از نمایندگان مردم (هر چه که تعریف "مردم" در آن انقلاب باشد) که باید پس از سرنگونی رژیم موجود فراخوانده شود تا در باره قانون اساسی رژیم آینده بحث و تصمیم گیری کند. پس نمی توان آن را با "نظام" بعد از تصویب قانون اساسی مقایسه کرد! ابزاری است برای کاری مشخص که محتوای طبقاتی آن را ماهیت طبقاتی نیروهای سرنگون کننده، نحوه انتخاب نمایندگان آن و ارتباط شان با توده ها، شکل خواهد داد. نظام پارلمانی را می توان با نظام شورایی مقایسه کرد اما نه نظام پارلمانی را با شورا و نه نظام شورایی را با پارلمان. شورا و مجلس هر دو عاقبت چیزی نیستند جز محل تجمع نمایندگان.

در واقع، شاید استفاده از واژه "مجلس" در فارسی چندان مناسب نباشد، چرا که خود این واژه نیز منشا پاره ای از کج فهمی ها شده است. چرا که بسیاری از مقوله "مجلس" فوراً همان مفهوم رایج کلمه، یعنی مجلس به مثابه یک نهاد دائمی حکومت های بورژوایی را درک می کنند. چیزی شبیه نقش مجلس فعلی در ایران، یعنی، مجلس "نمایندگان" مردم که بر اساس هر نفر یک رای از حوزه های جغرافیایی - کشوری "انتخاب" (یا "انتصاب") شده اند که به اصطلاح "قوه مقننه" مملکت را اداره کنند. برخی از جریانات که در باره مجلس موسسان نظر داده اند، حتی گاهی به عنوان موافق، شکل و شمایل و نحوه انتخاب آن را عملاً همان می دانند که مجلس به مثابه قوه مقننه در هر رژیم پارلمانی داراست.

اما، مجلس موسسان با مجلس های دائمی نیز متفاوت است. این دو نه تنها در عملکرد بلکه در نحوه تشکیل نیز کاملاً متفاوت اند. نه شکل انتخاب یا ترکیب نمایندگان آن یکی است و نه اهداف، طرزکارکرد، و یا حدود قدرت آن. عاقبت آن قدرتی ماهیت همه مسائل بالا را روشن خواهد کرد که آن را فراخوانده باشد. در زبان های اروپایی معمولاً به جای مجلس یا پارلمان از واژه هایی نظیر کنوانسیون convention یا آسمبله assembly ("گرد هم آیی" یا "تجمع")

استفاده می شود - به معنای نهادی موقتی، با نحوه تشکیل خاص خود و برای کار و هدفی مشخص.<sup>۲</sup>

بنابراین، در صحنه سیاست، هنگامی که نیرویی اجتماعی خواست مجلس موسسان را شعار خود می کند و یا حزبی آن را به مثابه یک مطالبه در برنامه حزبی خود قرار می دهد، بدین معنی است که قانونیت (یا "مشروعیت") دولت موجود را به رسمیت نمی شناسد، خواهان سرنگونی آن است و نمایندگان مردم را به تعیین شکل جدیدی از حکومت فرا می خواند. به عبارت ساده تر، نوع دیگری است از بیان خواست سرنگونی. در واقع شکل حقوقی-قانونی طرح شعار سرنگونی.

در دنیای سیاست از قرن ۱۷ و ۱۸ به بعد هر حزب مدرنی که خواهان سرنگونی وضعیت موجود بوده است آن را با خواست مجلس موسسان بیان کرده است. منجمله احزاب سوسیال دموکرات و کمونیست. از لحاظ عرف مورد قبول بین المللی (یعنی لیبرالیسم بورژوازی) آن رژیم می که اجازه ندهد مردم کشورش شکل حکومت را خود تعیین کنند، قانونا مستحق سرنگونی است. بنابراین، آیا این غریب نیست که جریانی ادعا کند خواهان سرنگونی وضعیت موجود است اما با شعار مجلس موسسان مخالف است؟ خواهیم دید "کاسه ای زیر نیم کاسه است!"

پس بحث ما در این جا پیرامون این سؤال است که آیا سوسیالیست ها نیز باید این خواست را در برنامه خود قرار دهند و برای تحقق آن مبارزه کنند یا خیر؟ و اگر آری چگونه مجلس موسسانی؟ بنابراین از دیدگاه مارکسیستی سؤال این است: آیا طبقه کارگر پس از تسخیر قدرت به تشکیل نهادی منتخب برای تدوین قانون اساسی دولت آینده نیاز دارد یا خیر؟

چه جواب مثبت باشد چه منفی، خود خواست باید برای سوسیالیست های ایرانی از اهمیت خاصی برخوردار باشد. ایران کشوری است که بخش عمده ای از

<sup>2</sup> Constituent Assembly, Constitutional Convention

مطالبات و مشغولیات توده های وسیع مردم را مشکلات مرتبط با فقدان حقوق دموکراتیک تشکیل می دهند. آیا سوسیالیست ها نیز مدافع این حقوق هستند؟ کمتر سوسیالیستی پیدا خواهید کرد که جواب رد بدهد. اما خواست های دموکراتیک مجموعه به هم پیوسته ای هستند. نمی توان مدافع یک حق بود در صورتی که با حق دیگری که بدون آن اولی نیز معنی ندارد، مخالفت کرد. نمی توان ادعا کرد که مدافع آزادی بیان هستیم اما با حق تشکل مخالفیم. نمی توان گفت از آزادی بیان و تشکل دفاع می کنیم اما نه با حق تعیین شکل حکومت. همه حقوق دموکراتیک در واقع فقط زیر چتر مجلس موسسان قابل تحقق اند. چرا که "قانونی" کردن همه این خواست ها مستلزم تغییر قانون اساسی است. پس در واقع موافقت یا مخالفت با این خواست یعنی موافقت یا مخالفت با کل مفهوم "حقوق دموکراتیک".

از طرف دیگر بی توجهی به این خواست عواقب مبارزاتی مهمی را به دنبال خواهد داشت. زمانی که توده ها نتوانند از طرق "قانونی" قانون اساسی را تغییر دهند، خواست مجلس موسسان مرکزی ترین خواستی خواهد بود که نبرد برای آن به بحران انقلابی بعدی منجر خواهد شد. بویژه در کشوری مثل ایران که خلع ید از مردم تحت پوشش "جمهوری" مخفی شده است، این دیگر نه شعار "جمهوری" بلکه "مجلس موسسان" است که در واقع مرکزی ترین شعار دموکراتیک انقلاب ایران خواهد شد. به راحتی می توان دید که در شرایط مشخص فعلی، تحقق این خواست فقط به واسطه انقلابی دیگر قابل فهم است. بنابراین آن سوسیالیستی که به این مساله اهمیت ندهد، در واقع درک درستی از استراتژی انقلابی ندارد و روزی که عاقبت در جامعه با جنبشی پیرامون همین شعار مواجه بشود خواهد دید که دقیقا به خاطر همین بی توجهی چپ، نقدا تحت رهبری نیروهای بورژوازی قرار گرفته است..

در کم و بیش همه انقلابات بورژوا دموکراتیک پیشین، و همه انقلابات مرکبی که در عصر سرمایه داری در کشورهای حاشیه ای رخ داده اند، مطالبه قانون اساسی

جدید در واقع در راس مطالبات مردم قرار گرفته است. پس مساله ای صرفاً نظری نیست. تاریخ سه قرن پیش نشان داده است که در جامعه ای که تکالیف دموکراتیک حل نشده باشند، چه انقلاب آتی آن بورژوازی باشد چه پرولتری، مبارزه برای تشکیل مجلس موسسان می تواند به شعار مرکزی و بسیج کننده انقلاب تبدیل شود. ما در ایران در دورانی بسر می بریم که گره خوردگی تکالیف دموکراتیک با تکالیف ضد سرمایه داری شرایط اجتماعی انفجار پذیری را فراهم ساخته است که جنبش های توده ای رادیکال حتی اگر نخست پیرامون تکالیف دموکراتیک آغاز شوند، می توانند به سرعت به انقلاب سوسیالیستی فرا برویند.

این خواست، هر چند خواستی "دموکراتیک" است - یعنی در تاریخ نخست در انقلابات بورژوا دموکراتیک مطرح شد و از لحاظ طبقاتی نیز خنثی است و به خودی خود حاکمیت سرمایه را زیر سوال نمی برد - اما مختص انقلابات بورژوا دموکراتیک نیست. اگر "مساله اصلی انقلاب مساله قدرت است" (لنین)، پس در هر انقلابی، خود فراشد تعیین شکل قدرت جدید به یکی از عمده ترین حوزه های نبرد طبقاتی تبدیل خواهد شد. قدرت جدید یعنی شکل جدیدی از قدرت. پس در هر انقلابی، چه بورژوازی-کاپیتالیستی و چه کارگری-سوسیالیستی، مساله "مجلس موسسان"، یعنی نهادی که بتواند شکل دولت جدید را تعیین کند، به عنوان مساله ای عملی در دستور کار قرار خواهد گرفت ("شعار توده ها" خواهد شد). و به همین اعتبار و بستگی به فرایند جدال نیروهای انقلابی و ضد انقلابی، خواست مجلس موسسان می تواند به نقطه عطف انقلاب تبدیل شود. همین جاست که سرنوشت بعدی انقلاب رقم زده خواهد شد. این خصوصیت، مختص انقلابات خاصی نیست بلکه از خود امر انقلاب بر می خیزد.

البته فراشد تعیین قدرت جدید در انقلابات بورژوازی و کارگری کاملاً متفاوت خواهد بود اما در ضرورت خود فراشد، هر دو مشترک اند. انقلاب سوسیالیستی با تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر آغاز خواهد شد، اما این جا نیز نهادی موسس لازم خواهد شد که قانون اساسی این دولت جدید کارگری را مدون

سازد. بررسی هر انقلاب تاریخی مشخصی نشان خواهد داد که ائتلافات و اختلافات اساسی دوران انقلابی همواره پیرامون چگونگی تشکیل چنین نهادی و حدود و ثغور قدرت آن متمرکز شده اند. بدین ترتیب خصلت انقلاب بعدی ایران هر چه که باشد - دموکراتیک، سوسیالیستی یا مخلوطی از این دو - بدون تردید، مساله مجلس موسسان در آن نقشی مهم خواهد داشت.

پس به وضوح، خواست مجلس موسسان، حتی بر اساس همین تعاریف کلی و اولیه، مسئله پیش پا افتاده ای نیست که بتوان با دو جمله از سر باز کرد، بلکه مساله ای است کلیدی در استراتژی انقلابی که نیروهای سیاسی جامعه ما باید توضیح روشنی در باره نقش و جایگاه آن در برنامه پیشنهادی خود ارائه دهند. حتی می توان اثبات کرد که سنگ محک خصلت طبقاتی و مبارزاتی برنامه های آلترناتیو در واقع در همین بخش نهفته است. حتی خود امر بودن یا نبودن این خواست در برنامه یک جریان سیاسی می تواند گویای هزاران راز استبداد و دموکراسی باشد.

و در همین ابتدای بحث فقط حساب کنید و قضاوت کنید بی توجهی به این شعار یا رد آن می تواند چه ابعاد مهمی داشته باشد. مثلا، یک نیروی سیاسی-انقلابی چگونه می تواند توده را به انقلاب فراخواند، اما از همان توده نقش خود توده در تعیین شکل قدرت بعدی را پنهان نگه دارد؟ و یک نیروی ضد مردمی کجا بهتر پنهان خواهد شد جز پشت مخالفت با مجلس موسسان و در دلان های تاریک پر پیچ و خم قدرت از بالا؟ مخالفت با این خواست مساوی با این گفتار است که "توده ها انقلاب کنید، اما کسان دیگری جز شما شکل قدرت بعدی را تعیین خواهند کرد!"؟ چه کسانی جز افراطی ترین دو رویان تاریخ، می توانند ادعا کند خواهان خودرهایی انسان ها هستند، اما تعیین شکل قدرتی که قرار است آن ها را به رهایی برساند، از حوزه مداخله خود انسان ها خارج است؟

بنابراین، جریاناتی که با افتخار اعلام می کنند "ما با شعار مجلس موسسان مخالفیم!"، اگر از دیگاه بورژوایی حرکت می کنند یعنی می گویند حتی در ظاهر

قانونی نیز با حق حاکمیت مردم موافق نیستند و اگر سوسیالیست اند یعنی اساساً حکومت قانون را قبول ندارند. و هنگامی که در نظر می‌گیرید که در ضمن هیچ بحث و بررسی قانع‌کننده‌ای نیز در توضیح این مخالفت ارائه نمی‌دهند، پس نه دموکرات اند نه سوسیالیست. پس جایگاه شان در اپوزیسیون نامعلوم و مبهم است.

این البته بدین معنی نیست که در هر انقلابی و در هر زمانی، صرف طرفداری از شعار مجلس موسسان معرف "دموکرات"، "مترقی" یا "انقلابی" بودن کسی باشد. خواست مجلس موسسان باید، در ضمن، توضیح چگونگی مجلس موسسانی، چگونگی انتخاباتی برای تشکیل آن، و چگونگی اهداف و افقی برای فعالیت‌های آن را در بر داشته باشد. آن کسی که از شعاری به اهمیت مجلس موسسان بدون روشن کردن این چگونگی‌ها دفاع می‌کند، در واقع مدافع مجلس موسسان نیست، او هدفی جز استفاده از اعتبار مقوله مجلس موسسان برای مشروعیت بخشیدن به انواع و اقسام قدرت‌های انتصابی و تعیین شده از بالا را ندارد. هر مجلسی، منجمله مجلس موسسان، بستگی به همین چگونگی‌ها، می‌تواند هم مجلس فرمایشی منشیان قلم به مزد استبداد شود، هم نهادی واقعاً دموکراتیک برای مشارکت توده‌ها در تعیین سرنوشت انقلاب. یکی از "دست‌آورد"های ضد انقلاب اسلامی دقیقاً در همین بود که عاقبت به ما ایرانیان اثبات کرد "جمهوری" در شکل، خود شکل دیگری از استبداد آسیایی است، ارتجاعی‌تر از شکل سلطنتی.<sup>۳</sup>

بدین ترتیب، در این واقعیت تردیدی نیست که در هر انقلاب ترقی خواهانه‌ای که آزادی انسان‌ها و مشارکت شان در تعیین سرنوشت شان را در دستور کار دارد، باید نهادی متکی بر توده‌ها، و بنابراین منتخب آنان و قابل عزل توسط آنان، برای تعیین شکل قدرت جدید فراخوانده شود (حال اسم آن هر چه که باشد). تردید به آن نیرویی وارد است که مخالف این اصل است.

<sup>۳</sup> دست‌آورد از این لحاظ که دست کم ما ناچار نیستیم دوقرن صبر کنیم تا دیدن "جمهوری"های بورژوازی غربی به چنین تجربه‌ای دست پیدا کنیم!

### تجربه انقلاب ایران

تا اینجا البته از حد الفبای سیاسی فراتر نرفته ایم. اما اگر حتی با این هم نا آشنا باشیم، دست کم تجربه انقلاب قبلی ایران هنوز فراموش نشده است. این سوال که دستگاه روحانیت شیعه چگونه توانست انقلاب را برآید، در فراشد توطئه های "شورای" مخفی انقلاب اسلامی برای جلوگیری از تشکیل یک مجلس موسسان واقعی و دموکراتیک توضیح داده می شود. واقعیت چه بود؟ شیادان داخلی و خارجی دولت سرمایه داری، به کمک شبکه عوام فریبی افسانه ای "روحانیت" و به زور کمیته های نظامی مخفی و گروه های ضربت لومپینی، به سرعت رفراندومی نمایشی برگزار کردند تا بتوانند سپس به بهانه ضرورت مجلس "خبرگان" از تشکیل مجلس موسسان واقعی مردم جلوگیری کنند. آیا همان کمیته مخفی "چند سر" (یک سر در ساواک، یک سر در ارتش، یک سر درسیا، یک سر در بازار، یک سر در قم، یک سر در ...) به همین وسیله قدرت خود را "قانونی" نکرد؟ امروزه دیگر برای هر مفسر پیش پا افتاده انقلاب ایران نیز روشن است که بی تفاوتی نیروهای مترقی و انقلابی نسبت به همین مساله یکی از دلایل عمده پیروزی سریع ضد انقلاب بود.

در واقع، انقلاب ایران یک بار دیگر در تاریخ نشان داد، در هر انقلابی، حملات ضدانقلاب همواره با حمله به دست آوردهای دموکراتیک خود انقلاب آغاز خواهد شد. چرا که فقط به پشتوانه همین حقوق دموکراتیک است که توده ها می توانند در برابر ضد انقلاب مقاومت کنند. ضدانقلاب ما نیز در شعارهای ضد طاغوت و استکبار جهانی از تمام جریانات به اصطلاح ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی طرفدار چین یا شوروی رادیکال تر بود، اما از همان روز اول بعد از قیام دست به کار این بود که چگونه از مداخله مردم در تعیین شکل حکومت جلوگیری کند. چنانچه انقلاب بعدی نیز بلاواسطه به تسخیر قدرت توسط



نیروهای انقلابی نینجامد، مساله چگونگی تعیین قدرت مجدداً به توطئه مرکزی ضد انقلاب تبدیل خواهد شد.

بسیاری از جریانات سیاسی آن دوران نه تنها علیه توطئه رفراندم جمهوری اسلامی مبارزه نکردند، نه تنها برای تشکیل مجلس موسسان مبارزه نکردند که برای مجلس خبرگان آن کاندیدا نیز معرفی کردند. از عقب افتادگی نیروهای بورژوازی در ایران همین بس که تنها نیرویی که از خواست مجلس موسسان دفاع کرد، جبهه ملی بود، آن هم پس از اینکه در تقسیم قدرت از بالا سهمی دریافت نکرد.

امروزه خواست سرنگونی رژیم، مشروعیت خود را از خواست مجلس موسسان اتخاذ می کند. همان توده ای که استبداد سیاه قرون وسطایی امروزه خود را "نماینده" آن قلمداد می کند، پس قانوناً نیز می تواند خواهان تشکیل مجلسی شود که بواسطه آن شکل تعیین نماینده بعدی را تعیین کند. در واقع رژیمی که مدعی جمهوریت است، نمی تواند خواست تشکیل مجلس موسسان توسط همان مردم را "غیر قانونی" اعلام کند، مگر رژیمی که خود غیر قانونی است. به این معنی، شعار مجلس موسسان شعار مرکزی انقلاب آینده ایران خواهد بود. چرا که هر گونه بحران انقلابی در آینده سرنگونی ضد انقلاب را در دستور روز قرار خواهد داد. و در چنین کارزاری انتصاب قدرت جدیدی از بالا بدون آن که توده انقلابی فرصت حتی بحث شکل آن را داشته باشد، یعنی سرکوب همه دست آوردهای انقلاب. پس اگر بخواهیم در یک جمله تعریف کنیم که کدام نیروی سیاسی در جامعه ما، امروز و اکنون، نیرویی مبارز و مترقی است، باید بگوییم، قبل از هر چیز، قبل از حتی اعلام اردوی طبقاتی، آن نیرویی که نه در شعار و گفتار، بلکه در عمل و فعالیت، برای تشکیل مجلس موسسان واقعی، یعنی مجلسی دموکراتیک و متکی بر توده ها و قابل عزل توسط توده ها، مبارزه می کند.

هدف از سنجیدن این شعار اما نه مدال دادن یا ندادن به محافل و گروه های سیاسی بلکه روشن کردن ماهیت جنبش های موجود اعتراضی و تعیین تکالیف طبقات اجتماعی در مبارزات سیاسی آینده است. طبقه کارگر ایران هنگامی در انقلاب آینده پیروز خواهد شد که رهبری مبارزه برای خواست های دموکراتیک را نیز نقدا در دست داشته باشد. خواست مجلس موسسان در سرلوحه این مجموعه از خواست هاست. پس چنانچه این طبقه از همین امروز خواست مجلس موسسان را به خواست خود تبدیل نکند، در انقلاب بعدی نیز، همانند انقلاب قبلی، نقشی در تعیین سرنوشت آن نخواهد داشت. مهمترین مساله سیاسی امروز جامعه ما، غیر قانونی بودن رژیم حاکم است، پس "سیاسی" شدن مبارزات کارگری نیز معنایی جز مبارزه برای مجلس موسسان ندارد.

### انقلابات بورژوایی و سوسیالیستی

اما ارتباط مجلس موسسان با طبقات چیست؟ این مجلس در تاریخ نخست در انقلابات بورژوا دموکراتیک پدیدار شد. نه به این دلیل که مجلس موسسان ذاتا بورژوایی است بلکه صرفا به این دلیل که انقلابات دموکراتیک اولین انقلابات تاریخ معاصر بودند. در انقلاب فرانسه این مجلس به سرعت به ارگان رهبری انقلاب تبدیل شد. برداشت مارکس از این پدیده جالب و قابل گوشزد است. مارکس، به دو شکل از مقوله "انقلاب مداوم" استفاده می کند، یکی در ارتباط با انقلاب کبیر فرانسه و دیگری انقلاب ۱۸۴۸ آلمان. در ارتباط با اولی جمع بندی مارکس این بود که در انقلاب فرانسه خود فراشد اقدامات انقلابی، انقلاب را پیگیر تر می کرد، چرا که هر اقدامی اقدام رادیکال تر بعدی را لازم می ساخت، و هر چه اقدامات رادیکال تر می شد لایه های رادیکال تر بورژوایی در راس جنبش قرار می گرفت. آن نهادی که در این رادیکالیزاسیون و انتقال قدرت به لایه های رادیکال تر نقش موثر و رهبری کننده را ایفا کرد، مجلس موسسان بود. این مجلس نه تنها کار را با سلطنت یک سره کرد که به ارگان مقاومت توده انقلابی

در مقابل لایه های سازش کار بورژوازی تبدیل شد. ژاکوینینیم خود محصول این مقاومت بود. مباحثات رادیکال در مجلس مشوق اقدامات انقلابی توده ها در خارج بود و رادیکالیسم توده ها در خارج وسیله ای موثری بود برای در هم شکستن مقاومت نمایندگان راست در مجلس.

ادبیات سیاسی ایرانی اما بیش تر به تجربه مجلس موسسان در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه پرداخته است. تحقق آن توسط بلشویک ها در انقلاب روسیه تجربه ای منفی بود. بسیاری از مشکلات امروزه ما در مارکسیزم نیز به درک و تفسیر همین تجربه بر می گردد. اما نباید فراموش کرد که در خود دوره طولانی مبارزات انقلابی، شعار مجلس موسسان نقش مهمی در بسیج توده ها و جلب شان به سوسیال دموکراسی انقلابی ایفا کرد. بورژوازی روسیه هر چند که در حرف مدافع آن بود، هرگز از حد توضیحات کلی و بی محتوی در باره حقوق و قدرت آن فراتر نرفت و هرگز در عمل با تشکیل آن موافقت نکرد - حتی هنگامی که بعد از انقلاب فوریه به قدرت رسیده بود به بهانه های گوناگون از تشکیل آن خودداری کرد. در واقع تاریخ فقط دو مجلس موسسان واقعا منتخب را تجربه کرده است، در انقلاب فرانسه و روسیه.

از یک لحاظ، شعار اصلی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، یعنی همان خواستی که عاقبت منجر به اعتصاب عمومی و تصمیم شوراها ی پتروگراد و مسکو مبنی بر قیام مسلحانه و تسخیر قدرت شد، شعار مجلس موسسان بود نه "تمام قدرت به شوراها". پس از شکست ژوویه و سرکوب بلشویک ها، شعار "تمام قدرت به شوراها" از رونق افتاد. خود بلشویک ها از ژوویه به بعد از طرح آن خودداری می کردند. اما کمتر از دو ماه بعد شعار مجلس موسسان وسیله ای شد در دست بلشویک ها برای طرح مجدد مساله قدرت. در سپتامبر ۱۹۱۷ هنگامی که حکومت کرنسکی، انتخابات مجلس موسسان را مجدداً به تعویق انداخت، بلشویک ها از شوراها خواستند که پس خود قدرت را در دست بگیرند تا این مجلس را فرا خوانند. بنابراین، حتی حوادث بعدی که منجر به تعطیل آن شد از

اهمیت خود شعارنمی کاهد، مثبت یا منفی. شکل تشکیل و تعطیل آن توسط بلشویک ها اما از مسائل مورد بحث اند.

اول از انقلاب آینده ایران شروع کنیم. این انقلاب اگر بخواهد پیروز شود باید همانند انقلاب اکتبر به انقلابی سوسیالیستی تبدیل شود، انقلابی که طبقه کارگر و زحمتکشان را به قدرت برساند، تکالیف به تعویق افتاده دموکراتیک در ایران را برطرف سازد، از بورژوازی خلع ید کند و انتقال به جامعه سوسیالیستی را آغاز کند.<sup>۴</sup> پس دولت بعدی باید دولتی کارگری باشد. پس اگر قرار است در باره خصلت یا نقش مجلس موسسان در انقلاب ایران نظری فرموله کنیم باید در ارتباط با استراتژی قدرت کارگری توضیح داده شود. این بدین معنی است که مفهوم مجلس موسسان، نحوه تشکیل آن، اهداف آن و حدود وظایف آن، همگی باید در انطباق با ضروریات دولت کارگری و انتقال به سوسیالیزم بنا شده باشند به عبارت ساده تر، ما مجلس موسسانی لازم داریم با محتوای سوسیالیستی و نه بورژوایی.

بنابراین، از دیدگاه برنامه سوسیالیستی در ایران مساله بر سر این نیست که مجلس موسسان آری یا نه، بلکه کدام شکل از مجلس موسسان. و همین جا باید نقطه تمایز انقلاب آینده ایران با انقلاب اکتبر برجسته شود. یکی از بزرگترین مسائل در ارتباط با مجلس موسسان در انقلاب روسیه دقیقا در همین بود که برداشت بلشویک ها از مجلس موسسان به نوع بورژوایی آن در انقلابات دموکراتیک محدود می شد. هنگامی که بلشویک ها در برنامه خود از مجلس موسسان صحبت می کردند چنین مجلسی را در مد نظر داشتند. بعد از تزهایی آوریل لنین و کنار گذاشتن فرمول دیکتاتوری دموکراتیک توسط بلشویک ها اما ماهیت مجلس موسسان پیشنهادی تغییر نکرد. بلشویک ها بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر همان نوع مجلسی را فراخواندند که اگر فرمول دیکتاتوری دموکراتیک نیز تحقق پیدا می کرد، عینا باید همان تشکیل می شد.

<sup>۴</sup> برای بحث استراتژی انقلابی به مقاله مارکسیز و استراتژی انقلابی در همین شماره رجوع کنید.

استراتژی انقلابی در ایران استراتژی انقلاب کارگری است با تکالیف مرکب دموکراتیک و سوسیالیستی. بدون سرنگونی دولت بورژوازی تکالیف دموکراتیک حل نخواهند شد و بدون حل تکالیف دموکراتیک اقدامات ضد سرمایه داری موثر نخواهند بود. پس دیگر نمی توان حتی تکالیف به تعویق افتاده دموکراتیک در این ترکیب را آن طور درک کرد که در انقلابات بورژوا دموکراتیک فهمیده می شد. مجلس موسسانی که دولت کارگری باید فرا بخواند نه در شکل نه در محتوی شبیه آن مجلسی است که بلشویک ها فرا خواندند. نقد تجربه روسیه در این نیست که چرا بلشویک ها مجلس موسسان را تعطیل کردند؛ بلکه این که چرا آن چنان مجلسی را فرا خواندند - فراموش نشود؛ مجلس موسسانی که شکل آن، نحوه انتخاب آن و حتی لیست تأیید شده کاندیداهای آن قبل از انقلاب اکتبر و توسط کمیسیونی منتصب حکومت کرنسکی تنظیم شده بود. مجلسی که حتی اصل قابل عزل بودن نمایندگان توسط انتخاب کنندگان را به رسمیت نمی شناخت.

### اپوزیسیون راست

اما علیرغم بدیهیات بالا به نظر می رسد اپوزیسیون فعلی ایرانی اساساً اصل قضیه را درک نکرده است. از بورژوازی مفلوک و عقب افتاده ایران البته نمی توان توقع داشت نهادی چون مجلس موسسان را درک کند، حتی هنگامی که در حرف نیز بپذیرد. تا کنون کمتر کسی از قهرمانان بورژوا لیبرالیسم ایرانی کوچکترین توجهی به اهمیت این مساله و طبعاً این خواست نشان داده است. بورژوازی ایران جز در بند و بست از بالا آمیدی به حفظ قدرت ندارد. هرگز جز این نبوده و دست کم در عمر من و شما نیز هرگز چنین نخواهد شد. حزب مشروطه، به مثابه بزرگترین تجمع بورژوازی خارج از قدرت، بعد از سه دهه بزک کاری شاه الهی ها در تمام بنیاد های مبلغ "دموکراسی" هالیوودی، عاقبت همان را پیشنهاد می دهد که رهبران جمهوری اسلامی نقداً انجام داده اند. اول، "با رای مردم"، یعنی

رفراندوم، شکل حکومت، یعنی "سلطنت مشروطه"، تعیین خواهد شد، سپس مجلس موسسانی (قاعدتا زیر منویات امپریالیزم آمریکا) تشکیل خواهد شد که قانون اساسی آن را تنظیم کند. درک بورژوازی قرن ۲۱ از مجلس موسسان ذاتا نمی تواند از همان مجلس منشیان قلم به دستور فراتر برود.

البته گفته خواهد شد ما دموکرات "رادیکال" تر از مشروطه خواه نیز فراوان داریم. آن چه ما فراوان داریم البته منشورهای گوناگون، "اتحاد" های گوناگون و دستور العمل های گوناگون برای حکومت "دموکراتیک" بعدی است، اما آن ها نیز تا کنون واقعا چیزی جز خواست اضافه کردن برچسب مورد علاقه خود به لیست رفراندوم ارائه نداده اند. اعتراض به ماهیت غیر دموکراتیک خود فراشد رفراندوم نیست - اگر جمهوری لائیک و سکولار و سبز و دموکراتیک نیز به لیست رفراندوم اضافه شود، اپوزیسیون بورژوازی "رادیکال" نیز راضی است.

بعلاوه، واقعیت این است که آن چه امروزه در جامعه سیاسی ما به شکل برنامه های بورژوا لیبرال و به مثابه آلترناتیوهای حکومتی ارائه می شود، نه مناسبتی با دنیای امکانات دارد و نه ارتباطات! هیچ یک از لایه های مشخص بورژوازی زنده و فعال ایرانی نه به چنین نظریاتی رسیده است و نه بخاطر چنین نظریاتی به دنبال کسی می رود. این برنامه های رنگارنگ دموکراتیک صرفا مبین امیال و آرزوهای گرایش ها و محافل خرده بورژوازی ایران اند.

جالب این جاست که اتفاقا اغلب سر شناسان "تئوریک" بورژوا لیبرالیزم، از میان "کمونیست" های سابق بیرون آمده اند. همان کسانی که تا دیروز پرولتاریا را به محدود کردن خواست های خود به انقلاب دموکراتیک هدایت می کردند اکنون خود صندلی های خالی بورژوازی در این انقلاب را پر کرده اند. این شاید خود یکی از بهترین مدارک اثبات این قضیه باشد که اوج تعالی "مارکسیزم" خرده بورژوازی چیزی جز لیبرالیزم امپریالیستی نخواهد بود. همان طور که این طیف در انقلاب قبلی با "امام" بیعت کرد در انقلاب بعدی نیز با عمو سام خواهند کرد. بیهوده نیست که در بازار گرم انواع و اقسام جمهوری های لوکس و مدرن

پیشنهادی این طیف، عاقبت از نقش مردم در تعیین شکل حکومت آینده خبری نیست.

آیا دموکراتیک ترین شکل از "حاکمیت مردم" (حتی به معنای بورژوازی کلمه) در این نیست که خود این مردم شکل حاکمیت را نیز خود تعیین کنند؟ از موارد بسیار محکمه پسند برای اثبات جدی نبودن این جریانات، حتی در بورژوا دموکرات بودن شان، یکی دقیقاً همین مسکوت گذاردن مساله مجلس موسسان است. آیا "اپوزیسیون دموکرات" نباید در مقابل هر انتخاباتی که رژیم حاضر برگزار می کند، به جای این دستور عمل های خود بزرگ بینانه به توده ها مبنی بر شرکت یا تحریم، غیرقانونی بودن کل رژیم و ضرورت تشکیل مجلس موسسان را تبلیغ و ترویج کند؟

تا به امروز، ده ها جریان جمهوری خواه موجود هر کدام ده ها دلیل صغیر و کبیر برای توجیه وجود خود متمایز از دیگران ارائه داده اند اما از این که پس از سرنگونی وضع موجود همین وجوه تمایز چگونه مورد بحث و نظر سنجی توده ها قرار خواهد گرفت، خبری نیست. اگر اختلافات بین این جریانات به اصطلاح "دموکراتیک" به شکل حکومتی خلاصه می شود، آیا یک ناظر بی طرف نباید توقع داشته باشد که پس تا کنون باید هر کدام چندین بحث و سند در باره چگونگی رفع "دموکراتیک" این مشکل، یعنی تشکیل آن نهادی که مردم در آن بتوانند این اختلافات را حل کنند، ارائه داده باشند؟ اگر شما چیزی پیدا کردید، دیگران را نیز مطلع سازید!

### اپوزیسیون چپ

عذر بورژوازی موجه است، اما چرا بسیاری از نیروهای به اصطلاح سوسیالیستی جامعه ما نیز مسئله مجلس موسسان را مسکوت گذاشته اند؟ این سکوت غالباً به

کمک برچسب هایی از این قبیل که این مجلس "پارلمانتاریستی" یا "بورژوایی" است، توجیه می شود. در بالا اشاره شد که حتی بر اساس همان تعریف ابتدایی مفهوم "موسسان" روشن است که این ایراد تا چه اندازه بی معنی است. دولت کارگری نیز مانند دولت بورژوایی نیازمند قانون اساسی است و این قانون عاقبت باید در نهادی که به همین منظور فراخوانده شده تدوین شود. بنابراین آن کسی می تواند بگوید مجلس موسسان بورژوایی است که نخست نشان داده باشد نهاد موسسان کارگری چگونه خواهد بود. عین این که بگوییم دموکراسی بورژوایی است قبل از این که خود بدانیم مفهوم کارگری آن چیست. تقریباً بدون استثنا، تمام جریاناتی که شعار مجلس موسسان را به بهانه بورژوایی بودن آن رد می کنند، خود همان هایی هستند که تدوین قانون اساسی به شکل سوسیالیستی آن را نیز رد کرده اند. حتی بدتر، به ضرورت آن نیز آگاه نیستند.

و اما چرا سکوت؟ حتی اگر بپذیریم "بورژوایی" است، آیا نباید در افشای این پدیده که می تواند در دل یک انقلاب به خطر عمده تبدیل شود، قلم فرسایی کنیم؟ اما آن ها که در نهی از منکر بسیار مصمم اند در امر به معروف کوتاهی خواهند کرد. چرا که حرافی زیاد در افشای مجلس موسسان معمولاً فقط ذات ضد دموکراتیک افشاکننده را برملا می سازد. پس با برچسب و سکوت در واقع خود را از زیر بار توضیح خلاص می کنند.

می توان به هزاران ریشه که مسبب این نقصان در چپ ایران است، اشاره کرد، اما واقعیت آشکار تر از آن است که نیاز به ذره بین باشد. احزاب و گروه هایی که تحت این نام فعالیت کرده اند علی العموم (البته با استثنائات نادر) از نظریاتی دنباله روی می کردند (و بسیاری هنوز هم می کنند) که کوچکترین قرابتی با سوسیالیسم مارکسیستی ندارد و عمیقاً ضد دموکراتیک است. هر چند بسیاری امروزه یا این گذشته را کتمان می کنند و یا با به فراموشی سپردن آن تصور می کنند از بند آن خلاص شده اند، باز و صد بار دیگر باید تکرار کرد گذشته تئوریک "مارکسیسم ایرانی" عمدتاً چیزی جز مارکسیسم "رسمی" روسی در



دوران دیکتاتوری استالینی نبوده است. یعنی ایدئولوژی عقب افتاده ای برای توجیه دیکتاتوری پلیسی پس از شکست انقلاب اکتبر. هر چند عده ای یا حتی جریاناتی توانسته باشند از این گذشته در عمل و در خود مبارزه برش کنند، این برش اما از آن جا که اغلب شامل برش همزمان بند ناف ایدئولوژیک نشده هرگز نه پایدار و نه کافی بوده است.

استالینیزم این جا به مثابه یک ناسزا بکار گرفته نمی شود. مخالفت با مجلس موسسان، به شکل مشخصی که نیروهای چپ در ایران با آن مخالفت می کنند، ریشه در استالینیزم دارد. نتیجه اصلی رژیم استالینیستی در روسیه حذف توده ها از قدرت بود. برای پوشاندن این ماهیت ضددموکراتیک باید پشت مقولاتی از قبیل "رهبری حزب پیشگام انقلابی طبقه کارگر" و یا هزاران صفت پرطمطراق دیگر پنهان شد، فعلا کاری به ماهیت تاریخی ضد انقلابی استالینیزم در روسیه و جهان کاری نداشته باشیم. اما، از لحاظ تئوری سیاسی، استالینیزم چیزی جز پذیرش قدرت "از ما بهتران" نیست. یعنی، دیکتاتوری تک حزبی. در یک جمله استالینیزم یعنی اگر "مردم" من را انتخاب نکنند، من ایراد ندارم بلکه ایراد از مردم است، یا آن مردم، "مردم واقعی" نیستند. هر مستبدی مردم "سرکش" را از تعریف رسمی خود "مردم" نیز حذف خواهد کرد.

آن نهاد توده ای که مهر تایید بر نماینده پیشوا نزند خود مشکوک است. در این دیدگاه حتی بخشی از خود طبقه کارگر می تواند با تهمت و افترای حزبی از طبقه نیز "اخراج" شود. در جواب معترضین کارگری همواره گفته می شد این ها "خرده بورژوا در لباس کارگر" اند. پس طبعاً آن نیرویی که "قدرت انقلابی" را با دیکتاتوری تک حزبی یکسان می گیرد، نقشی برای مجلس موسسان نیز قائل نخواهد شد. خود حساب کنید و کنترل کنید! چرا همه جریانات مخالف شعار مجلس موسسان در ضمن همان هایی هستند که مخالف آزادی احزاب اند، در داخل حزب خود مخالف حق گرایش اند و از اطلاق هیچ گونه تهمت و افترای شنیع به مخالفین نظری خودداری نمی کنند؟

مخالفت استالینیزم با شعار مجلس موسسان به دلیل تجربه منفی آن در انقلاب روسیه نیست، بلکه استالینیزم با تبلیغ نسخه‌ای تحریف شده از آن تجربه در واقع مخالفت خود با اصل دموکراتیک تعیین شکل دولت از پایین را پنهان می‌کند. بلشویک‌ها آن مجلس موسسان مشخص در روسیه را تعطیل کردند اما هرگز مخالفتی با خود اصل دموکراتیک آن نداشتند. استالینیزم و بخش دنباله روی آن در چپ ایرانی ذاتاً ضد دموکراتیک اند.

### طفره روی در مواضع

اگر سلیقه‌های متفاوت جریان‌های متفاوت و پشتک واروهای متعدد برای مخفی کردن امیال واقعی این طیف را کنار بگذاریم آن چه به جا می‌ماند گاه از فرط مضحکی به تراژدی نزدیک تر است تا برنامه انقلابی. مثلاً به مثال‌هایی از صغرا و کبرا‌های یکی از "سازمان"‌های چپ ما نگاه کنید تا به فن استتار استبداد با جملات انقلابی آشنا شوید:

"دولت بورژوایی که دمکراتیک‌ترین شکل آن جمهوری پارلمانی است که بر تارک آن مجلس موسسان قرار گرفته است، ابزار ستمگری و سرکوب طبقه سرمایه‌دار برای اسارت طبقه کارگر است. لذا نمی‌تواند وسیله‌رهای پرولتاریا باشد. طبقه کارگر باید این دستگاه دولتی را درهم شکند و به جای آن دولت شورایی و حکومت شورایی را مستقرسازد."<sup>۵</sup>

نخست به احکام سیاسی دقت کنید. اولاً، مجلس موسسان بر "تارک" دولت بورژوایی قرار ندارد. دولت بورژوا ابزار خشونت قانونی سرمایه‌داری است، بنابراین در "تارک" آن چیزی جز دستگاه زور و سرکوب نیست. حتی در شکل جمهوری پارلمانی. ثانیاً، قبلاً اشاره شد، مجلس موسسان مجلسی است موقتی که

<sup>۵</sup> از برنامه فداییان اقلیت.

پس از تدوین قانون اساسی تعطیل می شود. بنابراین اساسا نهادی دائمی نیست که در راس قدرت دولتی قرار گیرد. این مجلس خود باید نهاد هایی را "تاسیس" کند که قدرت را اعمال کنند، مثلا یک مجلس دائمی. می توان گفت دولت بورژوازی ابزار سرکوب طبقه کارگر است اما نمی توان گفت مجلس موسسان، حتی مجلس موسسانی که به یک دولت بورژوا را دهد، ابزار سرکوب است. این گفتار به همان حد مسخره است که بگوییم چون تولید زهر هلاهل به پخت و پز نیاز دارد پس پخت و پز کشنده است.

و این عبارت دانشمندانه، (و جملاتی مشابه در برنامه های دیگر سازمان ها) تنها حرفی است که در برنامه یک سازمان مدعی رهبری انقلاب در باره مجلس موسسان گفته شده است. اگر دقت کنید می بینید این عبارت نیز کاملا بی ربط است. اگر گفته نمی شد، در مفهوم جمله اثری نمی داشت. به هر حال دولت بورژوازی وسیله رهایی پرولتاریا نیست حال چه مجلس موسسان خوب باشد چه بد! به کمک مقایسه یک نهاد موقتی با نهاد های دائمی قدرت بورژوازی "اثبات" کرده اند پس مجلس موسسان از ارگان های قدرت بورژوازی است، پس بد است، چرا که قدرت شورایی بهتر است!

می توان گفت علت این خزعلات یا نادانی است یا اشتباهات لپی. اما دو قرن بعد از انقلاب فرانسه این نادانی فقط می تواند آگاهانه باشد. این عبارت بی معنی و مضحک فقط به این دلیل ذکر می شود که مجبور نباشند حتی در رابطه با "حکومت شورایی" نیز توضیحی در باره نحوه تعیین شکل حکومت از پائین ارائه دهند. در این برنامه حتی بخشی به "قانون اساسی حکومت شورایی" اختصاص داده شده، یعنی دست کم می دانند که به یک قانون اساسی نیاز است اما این که مردم در چه نهادی و چگونه همین قانون اساسی را تدوین کرده اند، مسکوت است.

بنابراین، در خوش بینانه ترین تلقی اگر نیرویی که خود نقدا قانون اساسی حکومت آینده را تدوین کرده است و در تبلیغاتش از آن نقل قول نیز می کند،

قدرت را در دست گیرد، به زور همان "قانون اساسی" خودساخته و یا هر روز هر قانون دیگری که اراده کند، دیکتاتوری تک حزبی را توجیه خواهد کرد. ماجرا اما صرفاً به طفره رفتن از پاسخ صریح به مسأله حاکمیت مردم خلاصه نمی‌شود، توضیحات برنامه در باره خود "حکومت شورایی" حتی گویا تر است. دلیل مخالفت با مجلس موسسان نمی‌تواند این باشد که شورا شکل بهتری است. این دو نهادهای مشابهی نیستند که با یکدیگر مقایسه شوند. مجلس موسسان می‌تواند هم شکلی "شورایی" داشته باشد و هم پس از بحث و مشورت به حکومتی شورایی رای دهد. ماهیت مجلس در اسم و ساختمان آن نیست در ماهیت انسان‌هایی است که در آن جمع می‌شوند. به همین معنی نیز "شورا" به صرف این که شورا نام دارد وسیله‌رهایی پرولتاریا نخواهد شد. نخست باید توضیح داد محتوای آن چیست و منشأ قدرت خود طبقه کارگر در آن کدام است.

استالینیزم اما در واقع نه قدرت طبقه کارگر را قبول دارد و نه دموکراسی در شورا‌ها را. هنگامی که یک استالینیست می‌گوید من به حکومت شورایی اعتقاد دارم یعنی حکومت شورایی که دیکتاتوری حزب من را بپذیرد. این جا دیگر جایی برای جر و بحث سیاسی نیست، در کدام "شورا" در روسیه شوروی در تمام طول بقای رژیم‌های استالینیستی، حتی یک بار انتخاباتی آزاد صورت گرفت؟

اما تمام شواهد بالا را نادیده بگیریم و با نیتی پاک مجدداً به عبارت بالا دقت کنیم تا ماهیت واقعی این شوراهای "عالی‌تر" را دریابیم. فرموده شده دولت بورژوازی نمی‌تواند وسیله‌رهایی پرولتاریا باشد، پس باید "دولت شورایی و حکومت شورایی" تشکیل داد. اما چرا هر دو؟ چرا هم "دولت" و هم "حکومت"؟ اساساً دولت شورایی یعنی چه؟ دولت با ماهیت طبقاتی مشخص می‌شود نه شکل آن.

در مارکسیزم، منظور از "دولت" مجموعه نهاد‌های قدرت طبقاتی است در صورتی که "حکومت" به رژیم سیاسی یا شکل اعمال قدرت اشاره می‌کند.<sup>6</sup>

<sup>6</sup> State, Government

حکومت معمولاً گذراتر است و به تناسب قوای مراحل مختلف نبرد طبقاتی وابسته است در صورتی که دولت پایدار تر است و به نهادهایی اتکا دارد که بتوانند سلطه طبقاتی را برای دوره‌ای تاریخی تضمین کنند. بدین ترتیب، دولت بورژوازی می‌تواند هم حکومتی از شکل نظامی یا فاشیستی داشته باشد، هم جمهوری پارلمانی و دموکراسی لیبرالی. پس در چارچوب این برداشت، تنها عبارت درست می‌توانست این باشد که بگویند تنها "وسیله‌رهای پرولتاریا" دولت کارگری و حکومت شورایی است. پرسیدنی است، پس چرا ماهیت طبقاتی این "دولت شورایی" مخفی شده است؟ پاسخی به این ساده‌ترین سوال پیدا نخواهید کرد، چرا که این‌جا نیز مجدداً از این "تردستی" دقیقاً به همین دلیل استفاده شده که ماهیت طبقاتی دولت مخفی شود.

پس از همه عبارات پرطمطراق در باب مذمت سرمایه‌داری و ضرورت رهای پرولتاریا، پس از تأکید بر این که "در ایران... سرمایه‌داری هم اکنون به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است"، و پس از اصرار بر ضرورت "در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی"، در واقع مطابق این برنامه در انقلاب آینده نه سخنی از دولت کارگری در میان است و نه سوسیالیسم. می‌نویسند: "به سبب وابستگی اقتصادی و بقایای متعدد نظامات ماقبل سرمایه‌داری که موانع عمده‌ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه‌جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب می‌شوند، ستم سیاسی که بر میلیون‌ها تن از توده‌های مردم اعمال می‌شود و دیکتاتوری عریان و عنان‌گسیخته‌ای که توده وسیع مردم را در ناآگاهی و اسارت نگاه داشته است، پرولتاریای ایران نمی‌تواند هدف فوری و بلاواسطه خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد."

به "استدلال" عالم سوز دقت کنید- و فعلاً به این معما که چرا "وابستگی" یا "بقایای" نظامات ماقبل سرمایه‌داری باعث عدم آمادگی پرولتاریا می‌شود کاری نداشته باشیم: مجلس موسسان بد است زیرا که بورژوازی و پارلمان‌تاریستی است؛

تنها راه رهایی پرولتاریا در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار قدرت کارگری است؛ اما پرولتاریای ایران فعلا آمادگی انقلاب سوسیالیستی را ندارد؛ پس...؟ این صغرا و کبراها عاقبت به چه دردی می خوردند؟ فقط به این درد که رد کردن مجلس موسسان را آرایش کنند! و این جاست که اهمیت این کشف بزرگ دولت مجهول الهویه را می توان فهمید: دولتی که کارگری نیست اما شورایی است! اما دولتی که کارگری نباشد، شورایی که سهل است ایده آل بهشتی و افسانه روزگار نیز که باشد، نه به درد پرولتاریا خواهد خورد و نه گذار به سوسیالیزم را تسهیل خواهد کرد. پس سلب حق حاکمیت از مردم نه حتی با شوراهاى واقعا کارگری که با شوراها در اسم "جبران" خواهند شد!

و اما این شکل عالیتر غیر پارلمانتاریستی و "شورایی"، که چونان کیمیایی جادویی مس را طلا می کند و دولت غیر پرولتاری را به تنها وسیله رهایی پرولتاریا مبدل می سازد، چیست؟

مثلا، هنگامی که فرقه کوچکی که تمام طول و عرضش در یک باجه تلفن جای می گیرد، هیأت تحریریه نشریه خود را "شورای" تحریریه می نامد، آیا این شورا از نوع همان شوراهاى "دولت شورایی" است؟ و یا تفاوت این شورا با مثلا "شورای فرماندهی سپاه پاسداران" چیست؟ چرا یکی شورا است و انقلابی و دیگری نیست؟ به هر جمععی می توان گفت شورا، همان طور که مجلس فرمایشی ولایت فقیه نیز مجلس "شورای" اسلامی نام دارد. بنابراین اگر توضیح ندهیم چگونه شورایی، جلسات تیمی شکنجه گران زندان اوین را نیز می توان شورا نامید.

بخصوص این که شوراهاى پیشنهادی این مدعیان مخالفت با پارلمانتاریزم با آن چه در جنبش سوسیالیستی درک می شود از زمین تا آسمان تفاوت دارد و دست بر قضا بدترین شکل پارلمانتاریزم را توجیه می کند. معمولا هنگامی که صحبت از "حکومت شورایی" در مقابل "حکومت پارلمانی" می شود، یعنی هنگامی که از شورا به مثابه یک نهاد قدرت سیاسی یاد می شود، منظور آن نظامی است که نخستین بار در انقلاب روسیه شکل گرفت. پس شورا یعنی، اولاً، "ارگان های

خود سازماندهی طبقه کارگر<sup>۷</sup>، ثانیاً و مهم تر، ارگان هایی که طبقه کارگر بواسطه آن قدرت سیاسی خود را اعمال می کند - به قول لنین، "ارگان وحدت سیاسی طبقه کارگر".

در تئوری مارکسیستی، شوراهای نهادهای های تضمین کننده حق وتوی طبقه کارگر در تولید و توزیع محسوب می شوند، یعنی ضامن دیکتاتوری پرولتاریا. تا کنون نه انقلاب کارگری دیگری در دنیا تجربه کرده ایم که شکل دیگری از نهادهای قدرت کارگری را برجسته سازد و نه کسی یا جریانی در جنبش سوسیالیستی جهانی الگوی معتبر دیگری را پیشنهاد کرده است. اما خواهید دید که این طرز تلقی از شورا اساساً مد نظر اینان نیست. در استالینیزم "شورا" صرفاً به واژه دهن پر کنی تبدیل گشته که کمتر از سؤاستفاده های لغوی بالا قابل مذمت نیست.

در برنامه این جریان اعلام شده "عالی ترین ارگان حکومتی" عبارت است از "کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا". اما بلافاصله در بند بعد ذکر می شود که در همین حکومت "حق رای همگانی، برابر، مستقیم و مخفی برای تمام افراد زن و مرد که به سن ۱۸ سال رسیده باشند" به رسمیت شناخته می شود. اما قرار است این "مردم" از این حق رای "همگانی" برای کدام انتخابات استفاده کنند - آیا نهاد قدرت دیگری غیر از شوراهای وجود

<sup>۷</sup> نام شوراهای اولیه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ "شوراهای نمایندگان کارگران" بود. این شوراها شوراهای شهری بودند و نمایندگان آن، به دو شکل انتخاب می شدند، در واحد های بزرگتر، معمولاً بطور مستقیم و توسط مجامع عمومی آن واحد، و در واحد های کوچکتر معمولاً به شکل مرحله ای برای شورای منطقه ای بالاتر و سپس شورای شهر. چند ماه بعد، با پیوستن نمایندگان سربازان فراری در شهرها به این شوراها، نام شان به "شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان" تغییر کرد. اتوریته انقلاب اکتبر "دومین کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه" بود. در ادبیات سیاسی بلشویک ها گاهی از این شوراها تحت نام "شوراهای کارگران و دهقانان" یاد شده است. در این جا هدف بلشویک ها برجسته کردن این واقعیت بود که دهقانان نیز از این شوراهای کارگری حمایت می کنند، چرا که سربازان عمدتاً از روستاها آمده بودند. اما "شوراهای دهقانی" و یا "شوراهای سربازان" (نمایندگان سرباز خانه ها) شوراهای مستقل و جداگانه ای بودند که عمدتاً بعد از انقلاب اکتبر شکل گرفتند و خود کنگره های سراسری خود را برگزار می کردند.

دارد و یا این که قرار است همه مردم در انتخابات "نمایندگان کارگران و زحمتکشان" شرکت کنند؟ در خود برنامه صحبت از هیچ گونه نهاد دیگری نیست، پس تنها نتیجه معقول این است که این شورا ها در واقع چیزی جز شوراهای "مردمی" نیستند<sup>۸</sup>؟ بدین ترتیب این شوراهای "عالی تر" از پارلمان در واقع از قماش همان پارلمان های "مردمی" بورژوازی اند. این جا هم "مردم" (یعنی آن ها که ما مردم بنامیم) "نمایندگان" خود را (یعنی آن ها که ما اجازه داده ایم) انتخاب می کنند، اما اسم آن را می گذاریم "کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان"!

و یا در بند بعد، در ارتباط با ملیت های ستمدیده گفته شده: "مردم مناطق خود مختار از طریق شوراهای منتخب خود، در کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان در تعیین سیاست های عمومی و مسائل مربوط به اداره امور سراسر کشور، مداخله خواهند داشت". پس نه تنها همه "مردم" در انتخابات شوراهای شرکت دارند که "مردم مناطق خود مختار" نیز در آن جا حاضرند! اما آیا مقوله "مردم ایران" مردم ملیت ها را در بر نمی گیرد؟ آیا غرض نویسندگان این است که "مردم مناطق خود مختار" حق رای دو برابر مردم دیگر دارند؟ یا این که مجدداً از واژه شورا برای مخفی کردن اهداف دیگری سو استفاده شده است؟ البته بوضوح دومی، چرا که پشت اعطای شوراهای مردم مناطق خود مختار، در واقع سلب حق تعیین سرنوشت از ملیت ها مخفی شده است. باید از حضرات پرسید این "مردم مناطق خود مختار" چگونه تصمیم گرفتند که خود مختار شوند؟ به راستی، اگر ادعا می کنیم از حق تعیین سرنوشت ملیت ها دفاع می کنیم، قرار است این حق از چه طریقی اعمال شود جز مجلس موسسان آن ملیت؟

<sup>۸</sup> در دوران استالین در دهه ۱۹۳۰ در "قانون اساسی" شوروی حق رای همگانی به رسمیت شناخته می شود، اما در آن جا به صراحت گفته شده که از این حق رای در انتخابات شوراهای استفاده خواهد شد یعنی شوراهای مردمی شده اند!



در آخرین پناهگاه این مفاهیم ارتجاعی و ضد کارگری از "دولت شورایی" و انقلاب ضد سرمایه داری اما نه سوسیالیستی، چپ مدرن ایران یعنی کسانی که رفقای استالینیست و مائویست پیشین خود را "عقب افتاده" و "سنتی" می دانند، مخالفت "مدرن" خود با مجلس موسسان را بدین گونه توجیه می کند:

"دوران معاصر بیش از هر زمان بی حقوقی واقعی مردم و ظاهری بودن دخالت آنها در امر حکومت در دموکراسی های لیبرالی و پارلمانی را به نمایش گذاشته است. جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت و در تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمیتواند بر پارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد. اعمال حاکمیت در سطوح مختلف، از سطح محلی تا سراسری باید توسط شوراهای خود مردم انجام شود که همه هم به مثابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند. عالیتین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری نمایندگان شوراهای مردم خواهد بود. هر فرد بالای ۱۶ سال عضو صاحب رای شورای محلی خود محسوب میشود و حق دارد خود را برای کلیه مقامات و پست های شورای محلی و یا نمایندگی در شوراهای بالاتر کاندید نماید."<sup>۹</sup>

استالینیزم "مدرن" دست کم عریان تر از استالینیزم سنتی است، در این جا شوراها دیگر به صراحت کارگری نیستند - همه مردم بالای ۱۶ سال عضو آن هستند. بسیار عالی، پس این ماجرای دموکراسی "مستقیم" در مقابل "دموکراسی نیابتی" چه شد؟ مثلاً رای دهندگان ایران، با فرض کنیم ۵۰ میلیون رای دهنده، چگونه بطور "مستقیم" ("هم به مثابه قانون گذار و هم مجری قانون") و بدون نیاز به "دموکراسی نیابتی" از طریق شوراهای سراسری اعمال قدرت می کنند؟ اگر در ارتباط با یونان قدیم صحبت از دموکراسی مستقیم در آتن می شود، در آن جا تعداد افراد واجد رای از حدود ۲۰ هزار نفر فراتر نمی رفت و حتی هنگامی که همه با هم در تجمعات آن شرکت می کردند، هنوز در یکی از میدانی شهر جای می گرفتند و بدون حتی نیاز به بلند گو قادر به گفتگو

<sup>۹</sup> از برنامه "یک دنیای بهتر" حزب کمونیست کارگری

با یکدیگر بودند. بوضوح ۵۰ میلیون نفر در میدانی جمع نخواهند شد، بلکه باید "نمایندگان" خود را برای مرجع بالاتر انتخاب کنند. چرا این "نیابتی" نیست ولی پارلمان بورژوازی "نیابتی" است؟ در پس پشت این شعارهای توخالی در واقع شکلی از سیستم "نیابتی" مخفی شده که صد ها بار بدتر از سیستم نیابتی بورژوازی است. دست کم پارلمان بورژوازی با رای مستقیم افراد انتخاب می شود، در صورتی که این جا نمایندگان "شوراهای" کوچک تر (واحد های تولیدی منفرد یا بخش های کوچک محلات، یعنی واحدهایی به اندازه کافی اندک که دموکراسی مستقیم معنای عملی داشته باشد) باید نمایندگان خود برای شورای بالاتر را انتخاب کنند (مثلا شورای شهر، یا در شهر های بزرگتر، نخست برای شورای محلات بزرگتر شهر) و سپس نمایندگان شوراهای بالاتر نمایندگان خود را برای شورای حتی بالاتر... تا عاقبت، و بعد از چندین مرحله، نمایندگان "شورای سراسری" تعیین شوند. هر نماینده ای در مجلس بورژوا لاقول در اسم نماینده مردم مشخصی است، در این سیستم "مدرن" شوراهای مردمی، هیچ کس نمی داند نماینده اش کیست و هیچ نماینده ای نمی داند نسبت به کدام مردم مسئول است. چرا سیستم نیابتی دومی از اولی بهتر است؟ چرا که دومی دیکتاتوری تک حزبی را ساده تر می سازد.

می بینید، نیرویی که مجلس موسسان را پارلمانتاریزم می داند، خود مفهومی از شوراها را تبلیغ می کند که تا حد کیبوتز های اسرائیلی دهه ۶۰ و ۷۰ تنزل پیدا کرده است. یعنی نهاد های بی یال و دم و اشکمی که مشارکت مستقیم مردم را فقط در حوزه های محدود، جزیی و یا محلی تضمین می کنند. آیا تصادفی است که همین نیرو، دولت راسیست و استعمار گر صهیونیستی را "دموکراتیک ترین" دولت خاورمیانه می داند؟ آیا تصادفی است که ایده آل مطلوب این گونه جریانات از دموکراسی مشارکتی حتی به اندازه انتخابات شهرداری های فعلی مثلا در سوئد کنونی دموکراتیک نیست؟

## تجربه انقلاب روسیه

در توجیه سیاست انکار مجلس موسسان اغلب تجربه انقلاب اکتبر به شاهد گرفته می شود. در مجلس موسسانی که در همان یکی دو ماه اول بعد از انقلاب اکتبر تشکیل شد، کادت ها و سوسیال رولوسیونرهای راست اکثریت را داشتند و طبعا به سه قطعنامه مصوبه حکومت شورایی در باره تفویض قدرت به شوراهای کارگران و سربازان، امضای فوری قرارداد صلح و ملی کردن همه اراضی که به صورت التیماتوم به مجلس موسسان ارائه شده بود، رای ندادند. روز بعد بلشویک ها مجلس موسسان را منحل اعلام کردند و کنگره سوم سراسری شوراهای که به همین منظور فراخوانده شد، این انحلال را تایید کرد.

در توجیه قانونی این انحلال بر این تاکید شد که این مجلس نماینده واقعی مردم روسیه نیست و در اثبات آن به وزنه رای اس آر های چپ و راست اشاره شده است (مثلا، لنین). وزنه عددی اس آر های راست در مجلس به مراتب بیشتر از واقعیت بود، چرا که لیست کاندیداهای حزبی قبل از انقلاب اکتبر و قبل از انشعاب اس آر ها تنظیم شده بود. در پاسخ به این مسئله به بلشویک ها انتقاد شد که پس چرا انتخابات آن را به عقب نینداختند تا لیست بهتری که منعکس کننده وزنه جدید چپ و راست باشد تهیه شود (مثلا روزا لوکزامبورگ)، اما بلشویک ها نقدا به خاطر دوماه تاخیر در برگزاری انتخابات زیر فشار داخلی و خارجی شدیدی بودند و باید هر چه زودتر به وعده ای که خود قبل از قیام داده بودند وفا می کردند. دلیل خود این تاخیر عمدتا ناروشنی درون خود حزب بود. هر چند عاقبت نظریات لنین مورد توافق قرار گرفت اما گرایش های راست تر و چپ تر از لنین نیز در این مباحثات وجود داشت.

اسناد مباحثات قبل از انتخابات مجلس موسسان منتشر نشده اما از مباحثات بعد از انحلال آن می توان نتیجه گرفت که سه نظر متفاوت کلی وجود داشته است. گرایشی اساسا مخالف فراخواندن آن بود. به دودلیل. اول این که قدرت نقدا تسخیر شده پس نیازی به تعیین شکل قدرت نیست (مثلا بوخارین) و دوم

این که تشکیل چنین مجلسی که بدون تردید در آن اکثریت نخواهیم داشت، ما را به حالت قدرت دوگانه باز می گرداند (مثلا، سوردلوف). نظر دوم ظاهرا بر این تاکید داشته است که حتما باید انتخابات را برگزار کرد و چنانچه مجلس قدرت جدید را به رسمیت نشناسد باید موقتا با آن وارد مذاکره و مصالحه شد<sup>۱۰</sup>. نظر سوم بر این باور بود (مثلا، لنین و تروتسکی) که نه می توان از فراخواندن آن خود داری کرد و نه در صورت مخالفت آن با قدرت جدید اجازه داد ادامه یابد. عملا نظر سوم که در واقع همان نظر اول است با تعدیلی تاکتیکی به اجرا گذاشته شد. در توجیه سیاسی عجله ای که در تعطیل بعدی آن نشان دادند، تاکید بر این "خطر" بود که چنین مجلس موسسانی به کانون ضد انقلاب تبدیل خواهد (مثلا، تروتسکی) و در شرایط جنگ داخلی ادامه آن به ضرر دولت کارگری است.

پس از صد سال، قضاوت در رابطه با درستی یا نادرستی تاکتیک و عملکرد بلشویک ها کار بیهوده ای است، اما چنان چه نقادانه نیز به این تجربه نگاه نکنیم، درسی از تاریخ نگرفته ایم. در همان نگاه نخست باید گفت بستن آن بیش تر از آن چه خود بلشویک ها توقع داشتند ضرر داشت. اولاً، نه تنها با بستن مجلس "کانون ضد انقلاب" تعطیل نشد، که خود امر بستن آن تبدیل به پیراهن عثمانی شد که ضد انقلاب داخلی و خارجی را متحد ساخت. در واقع، توجیه "قانونی" مداخله نظامی کشورهای امپریالیستی در جنگ داخلی به نفع ارتش های "سفید" روسی، مثلا، بطور مشخص امپریالیزم انگلیس و فرانسه، بسته شدن مجلس موسسان بود. اگر بلشویک ها همراه با حفظ قدرت راهی برای ادامه آن را نیز پیدا می کردند، چه بسا در درازمدت ضرر کمتری متحمل می شدند.

اما مساله اساسی این نیز نیست. ایراد مهمتری که همان زمان به این بستن عجولانه گرفته شد، از جانب روزا لوکزامبورگ بود. او به درستی به اهمیت مباحثات مجلس موسسان برای دموکراسی کارگری اشاره می کند و به بلشویک ها ایراد می گیرد که شاید با بستن آن از خطری واقعی یا غیر واقعی جلوگیری

<sup>۱۰</sup> از این که مثلا چه کسانی از آن دفاع می کردند مدرکی در دست نیست، اما در بحث های بعدی لنین علیه کائوتسکی به وجود آن اشاره شده است.

کرده باشید، اما در واقع همین مجلس جایی بود که طبقه کارگر می توانست عملاً در گیر مباحثات قدرت شود و دموکراسی را در مبارزه و در عمل تجربه کند؛ و با بستن آن بلشویک ها در واقع به امر پیشرفت دموکراسی کارگری صدمه زدند. این جاست که ریشه اصلی مساله نهفته است. روزا لوکزامبورگ به مسئله ای اشاره می کند که در واقع کل تجربه بلشویکی از دولت کارگری را زیر سؤال می برد.

ایراد روزا مهم است و قابل تامل. دو سال پس از همین ایراد روزا شوراهای نیز عملاً در روسیه تعطیل شدند. اما نقد این تجربه باید فراتر رود. اگر به نحوه تشکیل مجلس موسسان توسط بلشویک ها دقت کنیم، ریشه اصلی اشکال آشکار تر می شود. ایراد عمده در لیست انتخاباتی نبود بلکه در این که خود بلشویک ها مجلس موسسان را بر اساس همان قانون انتخاباتی مصوبه حکومت کرنسکی فرا خواندند. یعنی بر اساس برداشتی بورژوایی از مجلس موسسان - مطابق قانون انتخاباتی حکومت کرنسکی، مقرر شده بود که این مجلسی خواهد بود برای تدوین قانون اساسی جمهوری پارلمانی در روسیه. اشاره کردم، بلشویک ها حتی اصل قابل عزل بودن نمایندگان منتخب را به این قوانین اضافه نکردند. و این قابل پرسش است..

به اعتقاد من باید گفت بلشویک ها ارتباطی بین این مجلس و دولت کارگری نمی دیدند. تو گویی مجلس موسسان از تکالیفی است که فقط برای استراتژی "انقلاب دموکراتیک" معنی دارد. به عبارت ساده تر، اکنون که بلشویک ها آن استراتژی را تغییر داده بودند دیگر هدفی جز خلاص کردن خود از این تکلیف تاریخی را نداشتند! در واقع اجرایش کردند که بتوانند تعطیلش کنند. اگر به اسناد آن دوره رجوع کنید حتی یک مقاله نخواهید دید که بلشویک ها در باره این که دولت کارگری چگونه باید قانون اساسی دوره انتقال به سوسیالیزم را تدوین کند، بحث کرده باشند. در باره این که شکل مداخله خود طبقه کارگر و شوراهای در این فرآیند چیست و حدود و ثغور مداخله سایر اقشار و طبقات (بویژه

دهقانان و خرده بورژوازی شهری) در آن کدام خواهد بود کوچکترین نظری وجود نداشت که بلشویک ها در انتخابات مجلس موسسان در نظر بگیرند.

پس نقد ابژکتیو این تجربه نه در تکرار توجیحات بلشویک ها در بستن آن مجلس کذایی بلکه تاکید بر این واقعیت است که بلشویک ها در باره نقش مجلس موسسان در انقلاب کارگری نه نظری قبل از انقلاب اکتبر داشتند و نه بعد از انقلاب. حتی مدرکی نیست که نشان دهد صورت مسئله را درک کرده بودند. به همین خاطر بلشویک ها در مباحثات تئوریک برای توجیه انحلال مجلس موسسان نه به نقش و ماهیت خود مجلس موسسان که به مساله قیاس بین جمهوری شورایی کارگری و جمهوری پارلمانی پرداخته اند. مثلاً لنین می نویسد:

"برای انتقال از نظام بورژوایی به سوسیالیستی، برای دیکتاتوری پرولتاریا، جمهوری شوراها (ی نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان) معرف شکل عالی تری از دموکراسی است تا جمهوری معمولی بورژوایی که توسط مجلس موسسان تاج گذاری شده باشد"<sup>۱۱</sup>

این جا لنین به درستی می گوید شکل فعلی حکومت شوراها کارگری در روسیه از جمهوری پارلمانی بورژوایی دموکراتیک تر است، حتی از عالی ترین شکل آن یعنی آن شکلی که توسط مجلس موسسان منتخب مردم تاسیس شود. دقت کنید صحبت در باره بدی و خوبی مجلس موسسان یا مقایسه آن با شورا نیست بلکه اشاره به عقب افتادگی جمهوری پارلمانی بورژوایی در مقایسه با جمهوری شورایی کارگری است، حتی اگر توسط مجلس موسسان "تاج گذاری" شده باشد.

میراث خواران استالینیستی از بحث لنین این را برداشت می کنند که پس شورا از مجلس موسسان بهتر است! اما از جمله بالا واضح است که خود لنین نیز در "تزهایی در باره مجلس موسسان" فراتر از نقش آن در انقلاب بورژوایی نرفته

<sup>۱۱</sup> از "تزهایی در باره مجلس موسسان"

است. لنین به درستی می گوید عالی ترین شکل جمهوری پارلمانی بورژوازیی شکلی است که مجلس موسسان منتخب مردم تعیین کند اما همین شکلی از حکومت شورایی که ما نقدا به دست آورده ایم از آن هم عالی تر است. صد در صد صحیح! اما همین شکل جدید و خود جوش از انقلاب اکنون باید مدون شود. قانون اساسی این شکل جدید چگونه تدوین خواهد شد؟ آیا حزب بلشویک تصمیم خواهد گرفت، آیا همین شوراهای موجود تضمین خواهند گرفت، آیا نهاد دیگری باید برای این کار فراخوانده شود، آیا نمایندگان طبقات دیگر هم از حق شرکت در این فرآیند برخوردارند، آیا تصمیمات چنین نهادی قطعی و نهایی اند یا هنوز باید به تصویب توده ها برسند... و بسیاری از آیا های دیگر توسط بلشویک ها بی جواب مانده است.

مثلا به رابطه شوراهای کارگری و دهقانی نگاه کنیم. بلشویک ها برنامه ارضی مورد قبول خود (ملی کردن اراضی) را به مثابه اولتیماتوم به مجلس موسسان ارائه دادند که رد شد، اما همین پیشنهاد چندی بعد در کنگره سراسری شوراهای دهقانی نیز رد شد. بلشویک ها آن جا اما تصمیم شوراهای دهقانی را پذیرفتند. یعنی خود دقیقا در عمل از این موضع که "همه" قدرت در دست شوراهای کارگری است کوتاه آمدند و به این شکل خاص (یعنی قابل الاجرا دیدن تصمیمات آن) سهمی از قدرت را نیز به شوراهای دهقانی دادند. همین مسئله چندی بعد در رابطه با شوراهای سربازی مطرح شد. آن جا هم عاقبت مصالحه ای صورت گرفت. اما بلشویک ها سپس به همین مسائلی که خود تجربه کردند باز نگشتند و آن تجربه را تئوریزه نکردند.

به همین دلیل هنگامی که بوروکراسی دولتی پشت نام لنینیزم یکی از استبدادی ترین نظام های تک حزبی را در شوروی مستقر کرد، پیشگام پرولتری تجربه ای جز همین فرمول های عام نداشت. و دقیقا همین جاست که مساله عمده برای ما سوسیالیست های امروز نهفته است. عاقبت باید توضیح داد این حکومت شورایی که ما امروزه از آن به مثابه شکل دولت کارگری صحبت می کنیم، واقعا چیست،

چگونه تشکیل یا تاسیس خواهد شد، حق ویژه طبقه کارگر در دولت چیست و چگونه اعمال می‌شود، میزان و شکل مداخله سایر اقشار و طبقات در تصمیمات سراسری کدام است و شکل و محتوای نهادهای گوناگونی که در انتقال به سوسیالیسم دخیل اند چگونه است. و از همه مهمتر، شکلی که جامعه ای انتقالی به این مسائل پاسخ خواهد داد چگونه خواهد بود. به عبارت ساده تر بازگشت به مساله اصلی: پس از تسخیر قدرت قانون اساسی دولت جدید چگونه تدوین خواهد شد.

### دولت کارگری و مجلس موسسان

در دوران قبل از انقلاب اکتبر اگر کسی سؤال می‌کرد شکل دولت کارگری چه خواهد بود مارکسیست‌ها به درستی پاسخ می‌دادند که نمی‌توان از قبل پیش بینی کرد، خود این شکل بستگی به مبارزات بعدی دارد. اما امروزه ما نقدا از تجربه دولت کارگری عبور کرده ایم و بویژه پس از انحطاط استالینی این تجربه و لطمه‌ای که این انحطاط به اعتبار سوسیالیسم در جهان زده است، دیگر نمی‌توان پاسخ به این سؤال را به آینده موکول کرد. دست کم در پرتو این تجربه باید بتوان خطوط کلی روشن تری از مفهوم دولت کارگری ارائه داد. مثلا آیا در دولت کارگری - فراموش نکنیم "عالی ترین" شکل دموکراسی - حقوق دموکراتیک همه شهروندان به رسمیت شناخته می‌شود یا خیر؟ این حقوق از چه قرارند؟ آیا آزادی احزاب هست یا خیر؟ آیا نهادهایی غیر از شوراهای کارگری نیز در قدرت سهیم هستند یا خیر؟ آیا همه مردم باید به همان شوراهای کارگری بپیوندند و یا نهادهای دیگری مختص سایر طبقات نیز در نظر گرفته شده است؟ اگر هم شوراهای کارگری وجود دارند هم نهادهای خود سازماندهی سایر اقشار و طبقات، در کجا نمایندگان نهادهای مختلف می‌توانند به بحث و مذاکره با یکدیگر بپردازند. شکل حراست از حق وتوی کارگری چیست؟ پرولتاریا چگونه دیکتاتوری طبقاتی را تضمین می‌کند؟ و از همه مهمتر در چه



نهادی می توان سؤالات بالا را طرح کرد و به آن پاسخ داد؟ نیرویی که در دنیای امروزه پاسخ مشخص به این سؤالات را با شعارهای تو خالی پر می کند، فقط از روی نادانی نیست، دغدغه انقلاب سوسیالیستی در سر ندارد.

بوضوح آن قدرت کارگری که از دل انقلاب آینده بر خیزد نه پاسخ همه سؤالات بالا را خواهد داشت و نه می تواند خود را جایگزین آن نهاد دموکراتیکی سازد که باید خود مردم را در پاسخ دادن به این سؤالات در گیر کند. اصلی که دولت کارگری باید در نظر بگیرد این است که در انتهای انتقال به سوسیالیسم ما دیگر بورژوا و کارگر نخواهیم داشت بلکه انسان های سوسیالیست، بنابراین همه آن ها در سرنوشت این انتقال ذی نفع اند و به همین دلیل همه باید در تعیین شکل انتقال نیز سهیم باشند.

مثلا، به جامعه فعلی ایران نگاه کنیم و فرض کنیم در انقلاب بعدی، طبقه کارگر متکی بر همه زحمتکشان به قدرت می رسد. تکلیف سایرین چه می شود؟ آیا مثلا خرده بورژوازی ایران (که شاید از لحاظ وزنه عددی هم سنگ کارگران باشد) نیز حق دارد در سیاست کشور مداخله کند یا خیر؟ سؤال غریب یا رازآمیزی نیست که حتی از طرح آن واهمه کنیم. آیا به زور اسلحه غیر سوسیالیست ها را سوسیالیست خواهیم کرد یا فراشدهی داوطلبانه نیز در نظر گرفته ایم؟!

اتفاقا نقش مجلس موسسان در انقلاب سوسیالیستی به مراتب مهمتر از نقش آن در انقلابات بورژوایی است. هدف نهایی قانون اساسی بورژوایی مخفی کردن استثمار و بنابراین محدود کردن مفهوم قدرت به حوزه های رونیایی است در صورتی که دولت کارگری با برسمیت شناختن حق وتوی تولیدکنندگان بر تولید و توزیع در واقع دموکراسی در حوزه اقتصاد را نیز وارد مسائل قانون اساسی کرده است. پس شکل انتخاب آن نیز نمی تواند به همان شکل بورژوایی خلاصه شود.

حتی در شکل بورژوازی دلیلی نیست که شکل انتخاب و تشکیل مجلس موسسان عینا همان باشد که برای پارلمان دائمی بورژوازی در نظر گرفته می شود. به عبارت دیگر، شکل ساده انتخاب نمایندگان مردم از حوزه های جغرافیایی برای مجلس موسسان. اما همان شکلی که برای مجلس معمولی نماینده انتخاب می شود، الزاما برای تدوین قانون اساسی دولت بورژوا نیز عالیترین مدل نیست تا چه رسد برای دولت کارگری.

اگر هدف قانون اساسی دولت کارگری سهم ساختن همه مردم در سرنوشت انتقال است باید به این مردم در همه سطوح فعالیت اجتماعی و سیاسی نیز حق مداخله دهد. پس نمایندگان مجلس موسسان نمی توانند صرفا نمایندگان مردم از محلات باشند، هر چند که عاقبت مردم محلات نیز باید بدانند نماینده آنان در این مجلس کیست. پس باید عرصه های حیات اجتماعی لایه ها و طبقات اجتماعی نیز در نظر گرفته شود. مثلا آیا مغازه داران حق دارند نماینده خود را در این مجلس داشته باشند؟ آیا مغازه داران حق ندارند بدانند تکلیف آنان در دوره انتقالی چیست و یا در باره آن نظر بدهند؟ شاید ۱۰٪ جمعیت فعلی ایران را مغازه داران تشکیل دهند اما اگر سیستم نمایندگی صرفا جغرافیایی باشد می توان شرایطی در نظر گرفت که آزاد ترین انتخابات حتی به انتخاب یک نماینده از آنان منجر نشود.

بنابراین اگر هدف مجلس موسسان تدوین قانون اساسی است باید شکلی از انتخاب نمایندگان آن اجرا شود که مناسب تدوین قانون اساسی است نه مناسب برای گرداندن حکومت بورژوازی. باید حوزه های طبقاتی به سیستم نمایندگی اضافه شود. یعنی، اضافه بر نمایندگان محلات باید نمایندگان کلیه تشکل های جامعه مدنی نیز در چنین مجلسی حضور داشته باشند (انجمن ها، شوراها، اتحادیه ها، اصناف، تعاونی ها...).

بعلاوه، شهروندان هیچ جامعه معاصری انسان های بی عقیده و بکری نیستند. هر کسی عاقبت تعلق سیاسی و حزبی دارد. در واقع این جاست که می توان عقاید

جمع بندی شده احاد اجتماعی در باره سرنوشت جامعه را پیدا کرد. آیا مثلا، احزاب، یعنی کسانی که شاید بیش از همه در باره قانون اساسی آینده نظر دارند از حق معرفی این نظرات در مجلس موسسان برخوردارند یا خیر؟ در این مورد نیز چنان چه انتخابات فقط جغرافیایی باشد بسیاری از احزاب از حق مداخله محروم خواهند شد.

قصد این جا دستور العمل صادر کردن برای مجلس موسسان آینده نیست، بلکه صرفا تاکید بر این مساله که شکل انتخاب مجلس موسسان در یک دولت کارگری هر چه که باشد صد در صد نباید شباهتی به این شکل عقب افتاده انتخاب "نمایندگان مردم" در کشورهای سرمایه داری داشته باشد. متاسفانه محدود نیروهایی در چپ ایران که اهمیت مجلس موسسان را درک می کنند از همان مفهوم بورژوایی مجلس موسسان (یعنی مجلسی برای تعیین شکل جمهوری پارلمانی) و از همان الگوی انتخاباتی بورژوایی برای انتخاب آن (یعنی یک نفر یک رای) فراتر نمی روند.

### سناریوهای تاریخی

البته تحت هر شرایطی و با هر گونه شکلی از انتخابات، مجلس موسسان می تواند بر خلاف توقع کسانی که آن را فراخوانده اند، رای دهد. مثلا در روسیه در شرایطی که طبقه کارگر نقدا قدرت را تسخیر کرده بود، مجلس موسسان عملا رای به بازگشت سرمایه داری داد. در واقع عمدتا به خاطر همین نوع احتمالات غیر مترقبه است که نه بورژوا لیبرال ها چندان تمایلی به مجلس موسسان نشان می دهند و نه استالینیست های شرمنده. در واقع هر دو می گویند مجلس موسسان بد است چرا که به نتایج آن نمی توان اعتماد کرد! فعلا از این که هر مستبدی دقیقا به همین دلیل با دموکراسی مخالف است که نتایج آن قابل پیش بینی نیست، صرف نظر کنیم. چنین رای مخالفی توسط چنین مجلسی چه معنایی

جز این دارد که آن کسی که توقع موفقیت داشت، در ارزیابی میزان محبوبیت خود اشتباه کرده است. اگر فردا نیرویی در جامعه ما قدرت را بگیرد اما در مجلس موسسانی که آزادانه و دموکراتیک انتخاب می شود، اکثریت نداشته باشد، آیا این بیشتر معرف این است که آن قدرت واقعا اکثریت ندارد یا این که این رای معرف اکثریت نیست؟

واقعیت در روسیه این بود که حتی اگر رای نسبی اس آر های چپ نیز در نظر گرفته می شد، بلشویک ها هنوز از رای اکثریت دهقانان برخوردار نبودند. یک سال بعد از انقلاب گفته شد که این اکثریت در شوراهای دهقانی نیز حاصل شده است، اما این جا هم فقط به دنبال تعدیل در برنامه ارضی بلشویک ها، اما به هر حال در دسامبر ۱۹۱۷ چنین اکثریتی وجود نداشت. حمایت سربازان از انقلاب اکتر مساوی با حمایت اکثریت دهقانان از آن نبود. همان طور که از بحث های خود بلشویک ها قبل از انتخابات مجلس موسسان روشن است نقدا احتمال این که اکثریت نخواهند داشت به بحث گذاشته شده بود. حال بلشویک ها به غیر از تعطیل مجلس موسسان می توانستند به چه کار دیگری دست بزنند؟

پاسخ ساده است، اولاً به صرف این که مجلسی تصمیم می گیرد بهتر است به نظام سرمایه داری برگردیم، الزاما بازگشتی در زندگی واقعی صورت نخواهد گرفت. نخست باید این پیشنهاد توسط آن مردمی که باید بازگشت کنند نیز در عمل تایید شود. مگر شورای پتروگراد یا مسکو با اجازه مجلس موسسان قدرت را در دست گرفته بود که حالا به دستور آن پس دهد؟ بنابراین رای مجلس موسسان صرفا بیانگر این بود که پرولتاریا هنوز باید برای متقاعد کردن اکثریت دهقانان تلاش کند. با بستن مجلس رای بلشویک ها واقعا تبدیل به اکثریت نشد، بلکه عملا وسیله سیاسی مهمی را که دقیقا بواسطه آن می توانستند برای این اکثریت مبارزه کنند، از دست دادند. بلشویک ها مثلا می توانستند جلسات مجلس موسسان را به جلسات مبارزه سیاسی بین آلترناتیوهای کارگری و بورژوازی تبدیل کنند و با گسترش عملی این مباحثات در صحنه مبارزات طبقاتی

در شهر و روستا در واقع در عمل و به تدریج نه تنها این اکثریت را کسب کنند که نمایندگان راست را در مجلس نیز منزوی سازند. برای رادیکالیزه کردن توده ها و آزاد کردن شان از زیر نفوذ ایدئولوژیک طبقات حاکم چه مساله ای مهمتر از شکل خود حاکمیت است؟ مخالفت نمایندگان مجلس با حاکمیت مردم از پایین باید تبدیل به انگیزه ای می شد برای گسترش هر چه بیشتر نهاد های خود سازماندهی توده ای و کوتاه کردن دست طبقات حاکم. این رای صرفا نشان داد مبارزه طبقاتی نه تنها با تسخیر قدرت از بین نمی رود که حاد تر خواهد شد.

ثانیا چرا اساسا باید کسی تصور کند که انقلاب کارگری، حتی پس از پیروزی، از اکثریت آرا مردم برخوردار نخواهد بود؟ اگر انقلاب آینده ایران از حمایت اکثریت کارگران و زحمتشان برخوردار باشد در مجلس موسسان انتخابی "مردم" نیز اکثریت را خواهد داشت. انقلاب روسیه انقلاب ویژه ای بود که در کمتر جای دیگر دنیا تکرار خواهد شد، انقلابی کارگری در جامعه ای که بیش از ۸۰٪ آن را دهقانان تشکیل می دادند. اساسا در چنین جامعه ای چگونه می توان سنجید که چه چیزی اکثریت دارد یا ندارد؟ بویژه در شرایط استبداد پلیسی نظامی تزاریسم. همان طور که اشاره شد تجربه تاریخی نشان داد بستن مجلس موسسان به دولت کارگری بیشتر ضرر زد تا باز نگه داشتن آن اما نباید فراموش کرد عاقبت بلشویک ها باید در آن شرایط بر اساس ارزیابی خود از اوضاع حرکت می کردند. و آن ارزیابی این بود، اگر بتوانند قدرت را حفظ کنند با گسترش انقلاب در اروپا و یاری پرولتاریای بین المللی قادر خواهند بود سایر مسائل را حل کنند. نادرستی این ارزیابی تقصیر بلشویک ها نبود بلکه این خیانت سوسیال دموکراسی اروپایی بویژه در آلمان بود که سرمایه داری را در اروپا نجات داد.. بنابراین در تحلیل نهایی مسئول پیدایش استالینیزم در روسیه "اشتباهات بلشویزم" نبود بلکه خیانت سوسیال دموکراسی آلمان!

سناریوی دیگر، و در شرایط ما محتمل تر، شرایطی است که بحران انقلابی به قدرت کارگری نینجامد و ائتلافی دیگر قدرت را در دست گیرد.. مثلا، انقلاب

اخیر خود ایران. و یا تحولاتی که در همین چند سال اخیر مثلا در مصر یا تونس (در "بهار عرب") دیدیم. در این گونه شرایط خواست مجلس موسسان کارا ترین حربه مبارزه توده ها با توطئه های بازگشت ضد انقلاب از بالا ست. جنبش پیرامون چنین خواستی نه تنها به مانعی بزرگ در برابر تلاش های بورژوازی برای سرهم کردن قدرت جدیدی از بالا تبدیل خواهد شد بلکه می تواند فرصت بیشتری را برای طبقات انقلابی برای گسترش نهادهای خود سازماندهی توده ای فراهم سازد.

اما همان طور که در همه این مثال ها مشاهده کردیم، به توده ای که از قبل مسلح به خواست مجلس موسسان نباشد به سادگی می توان فریبکارانه ترین راه حل های بورژوایی را تحمیل کرد. حتی آن توده ای که با مبارزات انقلابی رژیم قبلی را سرنگون کرده است. آیا از تجربه خود ما در انقلاب ۵۷ نباید درس گرفت که منبع در همه جا باید شعار سرنگونی را همراه با شعار مجلس موسسان تبلیغ کرد؟